



## دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام و دلالت‌های آن بر سیاست خارجی افغانستان

بشیر احمد نهضت\*

### چکیده

دیپلوماسی، ابزار بنیادین مدیریت مسالمت‌آمیز روابط بین‌الدول و تحقق منافع ملی است. پرسش پژوهش حاضر این است که چگونه می‌توان الگویی از دیپلوماسی ارائه داد که هم‌زمان واجد مشروعیت دینی، کارآمدی عملی و قابلیت ارتقای جایگاه بین‌المللی کشور باشد؟ این مقاله با تمرکز بر «دیپلوماسی اقتدار اسلامی»، به عنوان الگویی که مشروعیت دینی را با عقلانیت استراتژیک تلفیق می‌کند، ضرورت بازنگری در سیاست خارجی افغانستان را بررسی می‌نماید. روش تحلیلی-توصیفی بکار رفته نشان می‌دهد که تطبیق اصول پنج‌گانه‌ای این الگو (عزت، استقلال، حکمت، مصلحت و وفای به عهد) می‌تواند زمینه‌ساز گذار افغانستان از وضعیت انفعال تاریخی به نقش آفرینی فعال و با کرامت در عرصه‌ای بین‌الملل گردد. یافته‌ها حاکی از آن است که این چارچوب نه تنها استقلال و هویت کشور را تحکیم می‌بخشد، بلکه ظرفیت اعتمادسازی و تاثیرگذاری آن را در نظام جهانی ارتقا می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** دیپلوماسی اقتدار، اصول اسلامی، سیاست خارجی افغانستان، عزت، استقلال، حکمت

---

\* محصل دکتری فلسفه اسلامی

## مقدمه

در عصر تشدید رقابت‌های جیوپولیتیک و تحول سریع نظم بین‌الملل، دیپلوماسی به‌مثابه مؤثرترین ابزار تحقق امنیت، منافع و هویت ملی در کانون توجه دولت‌ها قرار دارد. برای کشورهای اسلامی، پرسش از «چگونگی تعامل با نظام بین‌الملل» همواره با یک دوگانگی نظری همراه بوده است: از یک‌سو، ضرورت پایبندی به اصول و ارزش‌های اسلامی و از سوی دیگر، ملزومات عملی و واقعیت‌های پیچیده روابط بین‌الملل. این دوگانه در مورد افغانستان، به‌عنوان کشوری با هویت اسلامی ریشه‌دار و تجربه تاریخی پرتنش از مداخلات خارجی، از حادترین و ملموس‌ترین نمونه‌ها است.

بررسی پیشینه پژوهش در حوزه سیاست خارجی دولت‌های اسلامی نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده اکثراً در دو دسته قابل تقسیم هستند: دسته نخست، آثاری که به بررسی تاریخی روابط دیپلماتیک در صدر اسلام پرداخته و سیره پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» و خلفای راشدین را در این زمینه تحلیل کرده‌اند. دسته دوم، پژوهش‌هایی که با رویکردی نظری به تبیین اصول روابط بین‌الملل از منظر اسلامی پرداخته و مفاهیمی مانند جهاد، امان، معاهده و صلح را مورد کنکاش قرار داده‌اند. در زمینه افغانستان نیز مقالات و گفتگوهای متعددی به توصیف چالش‌های سیاست خارجی این کشور در دهه‌های اخیر اختصاص یافته، اما کمتر پژوهشی به ارائه یک چارچوب نظری منسجم و عملیاتی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی برای برون‌رفت از آن چالش‌ها همت گمارده است. باوجود تأکید منابع اصیل اسلامی بر اصولی مانند عزت، عدالت و حکمت در روابط خارجی، ادبیات آکادمیک معاصر از فقدان چارچوبی نظام‌مند و کاربردی رنج می‌برد که بتواند این اصول را به‌گفتمان و استراتژی عملی در حوزه سیاست خارجی تبدیل کند. این خلاء نظری به‌ویژه برای افغانستان در

مرحله کنونی حیات سیاسی خود که بر خودتعریفی مبتنی بر هویت اسلامی تأکید دارد، به یک ضرورت استراتژیک تبدیل شده است.

پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان الگویی از دیپلوماسی ارائه داد که هم‌زمان واجد مشروعیت دینی، کارآمدی عملی و قابلیت ارتقای جایگاه بین‌المللی کشور باشد؟ مقاله حاضر با هدف پر کردن بخشی از این خلاء نظری-عملی، به تبیین مفهوم «دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام» و تحلیل دلالت‌های آن برای سیاست خارجی افغانستان معاصر می‌پردازد. این پژوهش بر این فرض استوار است که تلفیق سازمان‌یافته اصول پنجگانه‌ای عزت، استقلال، حکمت، مصلحت و وفای به عهد در چارچوبی منسجم، می‌تواند الگویی بدیل در برابر الگوهای سلطه‌گرایا وابسته‌ای رایج ارائه دهد. هدف نهایی، ارائه طرحی است که بتواند به‌عنوان نقشه راهی برای تصمیم‌گیری و کنش دیپلماتیک افغانستان عمل کند.

برای پاسخ به پرسش تحقیق، ابتدا چارچوب مفهومی تحقیق با تعریف مفاهیم کلیدی «دیپلوماسی»، «اقتدار» و «دیپلوماسی اقتدار» روشن می‌شود. سپس به استخراج و تبیین اصول پنجگانه بنیادین این دیپلوماسی از منابع اسلامی اختصاص می‌یابد و در پایان، این اصول بر سیاست خارجی افغانستان معاصر تطبیق شده و راهکارهای عملیاتی آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

### ۱. چارچوب مفهومی

در این مقاله، سه مفهوم کلیدی «دیپلوماسی»، «اقتدار» و ترکیب تحلیلی «دیپلوماسی اقتدار» بررسی می‌شوند تا چارچوب نظری پژوهش بر پایه تعاریف روشن و قابل اعتماد شکل گیرد.

#### ۱-۱. مفهوم دیپلوماسی

در تعریف از دیپلوماسی باید اذعان کرد که ارائه یک تعریف جامع و مورد توافق

ممکن نیست؛ زیرا دیپلوماسی پدیده‌ای چندبعدی است و از زاویه‌های مختلف حقوقی، تاریخی، سیاسی، اخلاقی و فلسفی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. به همین دلیل، در کتاب‌ها و مقاله‌های علمی با تعریف‌های متنوع و گاه متفاوت از دیپلوماسی روبه‌رو می‌شویم. این گوناگونی و اختلاف در تعریف‌ها نشان می‌دهد که دیپلوماسی مفهومی ایستا و غیر متحرک نیست، بلکه مفهومی پویا، متحرک و وابسته به زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و نظری هر دوره است. از این رو، در تحقیق حاضر نیز به‌جای اصرار بر یک تعریف خاص، به چند تعریف معتبر پرداخته می‌شود تا ابعاد گوناگون این مفهوم به‌صورت دقیق‌تر روشن گردد.

واژه‌ای دیپلوماسی در معنای امروزی آن، پدیده‌ای نسبتاً نو در تاریخ اندیشه سیاسی است. این اصطلاح حدود دو قرن پیش وارد زبان‌های رسمی اروپایی و سپس غیر اروپایی شد. ریشه لغوی آن از کلمه یونانی دیپلوما گرفته شده است که در اصل به معنای نوشته‌ای لوله شده یا پیچیده شده، طومار رسمی یا تصدیق و گواهی‌نامه بوده است؛ نوشته‌ای که به موجب آن، امتیاز یا صلاحیت خاصی به فردی اعطا می‌گردید (ظریف و سجادپور، ۱۳۹۱: ۳۵). تا اواخر قرن هجدهم میلادی، دیپلوماسی بیشتر به معنای «علم بررسی اسناد و مدارک رسمی» به کار می‌رفت، اما از آن پس، این واژه دچار تحول مفهومی شد و به معنای هنر و فن تنظیم مدیریت روابط میان دولت‌ها و اداره سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار گرفت. به بیان دیگر، مفهوم قدیم دیپلوماسی که ناظر به مطالعات اسنادی بود، به تدریج جای خود را به مفهوم جدیدی داد که محور آن روابط بین‌الملل و حل و فصل اختلافات از راه‌های مسالمت‌آمیز است (قوام، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

در ادبیات علوم سیاسی، تعاریف گوناگونی از دیپلوماسی ارائه شده است. دیپلوماسی «هنر و روش‌های همکاری و تعامل بین کشورها برای تنظیم روابط مختلف

سیاسی، تجاری، فرهنگی، نظامی و علمی آنها و حل هرگونه بحران یا تنش است که ممکن است در این روابط ایجاد شود، چه این کشورها دوست باشند و چه نباشند» (محمدصفر، بی تا: ۲۰). برخی آن را «هنر ایجاد و حفظ ارتباط میان کشورها» (سیدآقای، ۱۳۸۷: ۶) دانسته‌اند. برخی دیگر، دیپلوماسی را «هنر و فن اداره سیاست خارجی و تنظیم روابط بین‌المللی از طریق مذاکره» (آشوری، ۱۳۸۱: ۱۷۰) تعریف کرده‌اند. در این تعاریف، بر ماهیت مسالمت‌جویانه دیپلوماسی تأکید شده و گفتگو، تفاهم و سازش به‌عنوان ابزارهای اصلی آن معرفی می‌گردند. از منظر فلسفی، دیپلوماسی را می‌توان تجلی عقلانیت عملی دولت‌ها در عرصه روابط خارجی دانست؛ عقلانیتی که به‌جای توسل به زور و خشونت، بر اقناع، تعامل و مدیریت تعارضات استوار است. به همین دلیل، دیپلوماسی هم‌زمان واجد بُعد اخلاقی و بُعد ابزاری است: از یک سو متکی بر ارزش‌هایی چون صلح، احترام متقابل و کرامت انسانی است و از سوی دیگر وسیله‌ای برای تأمین منافع ملی و بقای سیاسی دولت‌ها به‌شمار می‌رود.

در یک تعریف به نظر جامع‌تر می‌توان گفت: دیپلوماسی عبارت است از مجموعه روش‌ها، فنون، تدابیر و اعمالی که دولت‌ها عمدتاً با استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز برای کاهش اختلافات، افزایش تفاهم، حفظ منافع ملی و پیشبرد سیاست خارجی خود در نظام بین‌الملل به‌کار می‌گیرند (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۶).

## ۱-۲. مفهوم اقتدار

اقتدار از دیدگاه مفهومی در برابر «قدرت عریان» قرار می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۵). اگرچه خود اقتدار یکی از اشکال اعمال قدرت است، اما تفاوت بنیادین آن با قدرت در عنصر مشروعیت نهفته است. به بیان دقیق‌تر، قدرت، توان اعمال اراده است، اما اقتدار، توان مشروع اعمال اراده می‌باشد. از این رو گفته‌اند: «قدرت، اقتداری است

فاقد مشروعیت، و اقتدار، قدرتی است آمیخته با مشروعیت (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ش ۵). برحسب این تعریف، مفهوم «اقتدار» با مشروعیت عجین و هم‌نشین می‌گردد، به طوری که تمام اعتبار و هویت خود را از آن می‌گیرد. در زبان دری، اقتدار بیشتر به معنای توانمندی، نفوذ، اعتبار و شایستگی برای فرمان راندن است. اما این معنا صرفاً فردی یا ذاتی نیست؛ یعنی اقتدار چیزی نیست که شخص یا نهاد به صورت مستقل و فی‌نفسه دارا باشد، بلکه مفهومی اجتماعی و رابطه‌مند است که در پیوند با پذیرش دیگران شکل می‌گیرد (همان).

از منظر اندیشه سیاسی اسلام نیز، اقتدار نوعی قدرت توجیه‌شده است؛ یعنی قدرتی که پشتوانه عقلانی، اخلاقی و حقوقی دارد. در اقتدار، عنصر اقناع و استدلال نهفته است و همین امر آن را از زور صرف و تحمیل جدا می‌سازد. به همین دلیل گفته می‌شود اقتدار، قدرتی است مبتنی بر رضایت و پذیرش، نه بر اجبار و ترس. اقتدار در حوزه‌های گوناگون کاربرد دارد؛ در سیاست، فرهنگ، علم، اقتصاد و امنیت. اما در این مقاله، مراد از اقتدار بیشتر اقتدار در سیاست خارجی است؛ یعنی توانایی مشروع، عقلانی و مسالمت‌آمیز یک نظام سیاسی برای تأثیرگذاری بر دیگران، بدون وابستگی به زور و بدون ایجاد ترس و هراس در طرف مقابل.

در نهایت، اقتدار عبارت است از توانایی مشروع، عقلانی و اخلاق‌مدار برای اثرگذاری بر رفتار دیگران، به گونه‌ای که فرمان و رهبری نه از سر ترس، بلکه از روی باور به حقانیت، عدالت و شایستگی باشد. در نتیجه، اقتدار اسلامی نه بر زور و تحمیل، بلکه بر حق، عدالت، عقلانیت و اخلاق استوار است؛ اقتداری که هم دل‌ها را قانع می‌سازد و هم ساختارها را سامان می‌بخشد.

### ۳-۱. مفهوم دیپلوماسی اقتدار

باتوجه به بررسی‌های انجام‌شده، برای اصطلاح «دیپلوماسی اقتدار» به‌عنوان یک

ترکیب مفهومی معاصر، تعریف مستقلی در متون کلاسیک اسلامی به صورت لفظی به کار نرفته است و این مفهوم بیشتر در ادبیات سیاسی معاصر برخی کشورها به صورت ترکیبی و نوظهور مطرح شده است. با وجود این، مفهوم مذکور از رهگذر استنباط تحلیلی از مباحث بنیادین اسلامی مانند «عزت»، «شوکت»، «تمکین»، «هویت دولت»، «قاعده نفی سبیل» و اصل «استقلال امت» در فقه سیاسی قابل استخراج می‌باشد. از این رو، کاربرد این اصطلاح در پژوهش حاضر ناظر به تحلیل نظری با الگوگیری از مفاهیم بنیادین مطرح در میراث اسلامی است، نه ادعای وجود اصطلاحی مأثور در منابع فقه سیاسی اسلام.

برای فهم و تعریف این ترکیب، باید به دو مفهوم «دیپلوماسی» و «اقتدار» به صورت جداگانه توجه کرد و سپس با رویکرد تحلیلی و با تکیه بر مبانی اسلامی، تعریف برای دیپلوماسی اقتدار ارائه نمود که با مسئله پژوهش پیوند منطقی داشته باشد. چنانچه پیش از این بیان شد، دیپلوماسی به صورت کلی به معنای هنر و فن تنظیم روابط خارجی از راه‌های مسالمت‌آمیز، گفتگو، تفاهم و تعامل عقلانی میان دولت‌ها و ملت‌ها است (آشوری، ۱۳۸۱: ۱۷۰). اقتدار نیز به معنای قدرتی است که بر مشروعیت، عقلانیت و پابندی اخلاقی استوار باشد و بتواند بدون توسل به زور، بر رفتار دیگران اثر بگذارد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۵). با پیوند این دو مفهوم و با استناد به منابع اسلامی می‌توان چنین گفت: دیپلوماسی اقتدار شیوه‌ای از سیاست خارجی است که در آن یک نظام سیاسی، با تکیه بر مشروعیت ارزشی، خرد استراتژیک و التزام اخلاقی، از موضع عزت، اعتماد به نفس و شایستگی با دیگران وارد تعامل می‌شود، نه از موضع ضعف و نه از جایگاه سلطه.

در نگاه اسلامی، این معنا به گونه‌ای مستقیم با اصل «عزت» پیوند دارد که خالق متعال در قرآن کریم مؤمنان را به آن فرامی‌خواند: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

(منافقون: ۸). بسیاری از مفسرین در تفسیر این آیه، عزت مؤمنان را در گرو ایمان و طاعت خدا دانسته و آن را عزتی حقیقی معرفی می‌کند که مایه سربلندی آن‌ها در برابر قدرت‌های باطل می‌گردد. نمونه روشن این نوع دیپلوماسی را می‌توان در سیره پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» مشاهده کرد؛ آن‌جا که آن حضرت در نامه‌نگاری و گفتگو با زمامداران روم، ایران و حبشه، با بیان محترمانه، روشن و در عین حال قاطع، پیام دعوت به حق را همراه با کرامت انسانی و استواری اخلاقی مطرح می‌کردند (حمیدالله، ۱۳۷۷: ۱۴۳-۱۷۳).

بنابراین دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام، شیوه‌ای از تنظیم و مدیریت روابط خارجی دولت اسلامی است که در آن، تعامل با سایر دولت‌ها بر اساس مشروعیت شرعی، حفظ عزت و کرامت امت، صیانت از استقلال سیاسی و مصلحت‌سنجی حکیمانه صورت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که دولت اسلامی نه در معرض سلطه‌پذیری قرار گیرد و نه از اصول عدالت و اخلاق اسلامی عدول نماید. از این رو، دیپلوماسی اقتدار نه دیپلوماسی سلطه و تحمیل است و نه دیپلوماسی سازش ذلیلانه؛ بلکه دیپلوماسی عزت، حکمت و اخلاق است که هم بر قدرت معنوی تکیه دارد و هم بر عقلانیت سیاسی. این دیپلوماسی، برخلاف الگوهای رایج غربی که صرفاً بر پایه منفعت‌گرایی مادی استوارند، ریشه در ارزش‌های الهی و کرامت انسانی داشته و هدف آن تأمین منافع مادی و معنوی امت اسلامی در چارچوب اصول شریعت است.

## ۲. اصول بنیادین دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام

پس از روشن شدن چارچوب مفهومی، گام بعدی در این مقاله، شناسایی اصول بنیادین و استراتژی‌ای است که دیپلوماسی مورد نظر را شکل می‌دهد و قابلیت اجرا به آن می‌بخشد. این اصول تنها بیان توصیفی نیستند، بلکه چارچوب نظری و عملی اند که جهت، حدود و روح کنش دیپلوماتیک یک نظام اسلامی را در عرصه

بین‌الملل مشخص می‌سازد. دیپلوماسی اقتدار اسلامی، بر خلاف برخی الگوهای معاصر که تنها بر قدرت نظامی، اقتصادی یا سیاسی سکولار تکیه دارند، به مجموعه‌ای از ارزش‌ها و معیارهای دینی، اخلاقی، عقلانی و اجتماعی وابسته است. این اصول به رهبران و نمایندگان سیاسی دولت‌های اسلامی امکان می‌دهد تا از جایگاه عزت، شایستگی و احترام با دیگران تعامل کنند و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک خود را بر پایه عقلانیت و مصلحت ببینند و اعتمادسازی را در روابط خارجی رعایت نمایند.

تحلیل این اصول نشان می‌دهد که چگونه یک دولت اسلامی می‌تواند در محیط پیچیده روابط بین‌الملل، استراتژی خود را به‌درستی مدیریت کند، اقتدار نرم خود را تقویت نماید و بدون گرفتار شدن در دام‌های زورگویی یا وابستگی ذلت‌آمیز، نقش یک بازیگر مستقل و مورد احترام را ایفا کند. این اصول، مانند قطب‌نمای استراتژیک، مسیر دیپلوماسی را در شرایط عادی و بحرانی روشن می‌سازد.

## ۱-۲. اصل عزت و کرامت

اصل عزت و کرامت، هسته هویتی و ستون فقرات دیپلوماسی اقتدار اسلامی را تشکیل می‌دهد. این اصل ریشه در مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اسلام دارد؛ جایی که انسان، موجودی دارای کرامت ذاتی معرفی می‌شود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰)؛ و جامعه مؤمنان صاحب عزت الهی دانسته می‌شود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸). بر این مبنا «عزت» در منظومه فکری اسلام، نه محصول قدرت و برتری نظامی و یا اقتصادی است، بلکه برآمده از پیوند با یک منبع متعالی و پای‌بندی به ارزش‌ها و بایدهای برآمده از آن منبع است. از همین رو، دیپلوماسی در اندیشه اسلامی تنها یک فن تکنیکی برای مدیریت منافع در سیاست خارجی نیست،

بلکه نوعی سلوک هویت‌مند و ارزشی است که هدف آن حفظ شأن، منزلت و استقلال امت اسلامی در نظام بین‌الملل می‌باشد.

در عرصه عمل دیپلماتیک و سیاست خارجی، اصل عزت و کرامت در دو سطح اساسی نمایان می‌یابد: سطح رفتاری و سطح ساختاری. در سطح رفتاری، دیپلوماسی عزتمدار مستلزم زبان محترمانه اما قاطع، پرهیز از تملق، خودکم‌بینی و سیاست التماسی در برابر قدرت‌ها و در عین حال، اجتناب و دوری از تحقیر دیگران است. این همان الگویی است که در سیره پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» مشاهده می‌شود؛ جایی که در مکاتبه با زمام‌داران روم، ایران و حبشه و غیره، پیام دعوت به حق با حفظ حرمت مخاطب، اما بدون کوچک‌ترین عقب‌نشینی از مواضع و اصول حق، ابلاغ می‌گردید (حضی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۵۶). در سطح ساختاری نیز، عزت در گرو اقتدار درونی یک کشور است؛ یعنی کشوری که اقتصاد وابسته، امنیت وابسته و فرهنگ وابسته و مصرفی دارد، نمی‌تواند در صحنه بین‌الملل از موضع عزت و کرامت سخن بگوید. بنابراین، عزت سیاسی و اقتدار یک کشور اسلامی، نیازمند ظرفیت‌سازی داخلی، خوداتکایی استراتژی و تقویت بنیان‌های علمی، اقتصادی و فرهنگی داخلی است؛ زیرا بدون استقلالیت در این حوزه‌ها، نمی‌تواند از جایگاه یک کشور مقتدر و عزت‌مند ظاهر شد.

مهم‌ترین دلالت عملی و استراتژی این اصل در سیاست خارجی را می‌توان در قالب یک پارادایم روشن خلاصه کرد و آن تعامل بدون ذلت است. براساس این پارادایم، یک دولت اسلامی می‌تواند برای حل منازعات، توسعه اقتصادی و مدیریت چالش‌های امنیتی با همه بازیگران بین‌المللی وارد تعامل و گفتگو شود، اما این تعامل هرگز نباید به قیمت پذیرش سلطه، چشم‌پوشی و عدول از اصول مسلم یا تقبل تعهداتی که استقلال عمل را سلب می‌کند، تمام شود. بنابراین، اصل عزت و کرامت

نه تنها بنیاد اخلاقی دیپلوماسی اسلامی اند، بلکه ستون استراتژیی دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام نیز به شمار می‌روند که جهت و مرزهای کنش و واکنش سیاسی در عرصه بین‌الملل را تعیین می‌کند.

## ۲-۲. اصل استقلال و عدم وابستگی

اگر «عزت» شالوده هویت دیپلوماسی اقتدار اسلامی باشد، «استقلال و عدم وابستگی» زیرساخت عملی تحقق آن در سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک است. هیچ دولتی نمی‌تواند در سیاست خارجی خود از عزت سخن بگوید زمانیکه در تصمیم‌های سیاسی خود وابسته به اراده دیگران و فشار بیرونی باشد. استقلال سیاسی زمانی می‌تواند معنا پیدا کند که کشوری حاکمیت و سلطه دیگری را بالای سر خود نداشته باشد (واتسون، ۱۳۸۵: ۴۵). پس استقلال و عدم وابستگی در نظام اسلامی، بدین معناست که آن کشور بتواند بر بنیاد اراده خود، بر منافع ملی و ارزش‌های دینی‌اش تصمیم بگیرد نه براساس خواست قدرت‌های خارجی.

هم‌چنین در منطق اسلام، استقلال به معنای انزوا و بریدن از جهان و ارتباط با دول مختلف نیست. اسلام هرگز همکاری، گفتگو و تعامل با دیگران را نفی نمی‌کند؛ بلکه وابستگی ذلت‌بار و تحقیرآمیز و از دست دادن اختیار سیاسی را مردود می‌شمارد. دولت مستقل، با جهان رابطه دارد، اما در چارچوب منافع خود و براساس احترام متقابل نه با روحیه تقلید، ترس یا تحمیل‌پذیری.

مبنای دینی این اصل در آموزه‌هایی قرآنی نیز وجود دارد. آن‌جا که قرآن کریم مسلمان‌ها را از وادادگی، وهن و حزن در برابر سلطه برحذر می‌دارد و بر حفظ موقعیت فعال و برتر ایمانی تأکید می‌کند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹). این آیه با نهی از دو حالت (وَهْن و حُزْن)، در حقیقت می‌تواند هشدار برای هرگونه وابستگی سیاسی و ذلت دیپلماتیک به شمار رود. زیرا

این دو حالت می‌تواند، زمینه‌ساز وابستگی به قدرت‌های بیرونی شود. وقتی یک ملت خود را ضعیف دید، طبیعی است که به دیگران تکیه کند. اما قرآن با جمله «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» به جامعه مومنان و افراد با ایمان یادآوری می‌کند که برتری شما از ایمان شما سرچشمه می‌گیرد و این برتری ایجاب می‌کند که تصمیم‌گیری‌تان نیز مستقل، باعزت و برخاسته از اراده خودتان باشد، نه از ترس و نیاز به دیگران.

در سیره پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» نیز این اصل به‌روشنی دیده می‌شود. وقتی پیامبر در مدینه دولت اسلامی را تأسیس کرد، جامعه‌ای سیاسی ساخت که نه تابع قریش بود و نه وابسته به قدرت‌های بزرگ آن زمان. «میثاق مدینه» نمونه‌ای از یک نظم سیاسی مستقل است که براساس اراده داخلی و هم‌زیستی عقلانی شکل گرفت (ندوی، ۱۳۹۱: ۲۱۳-۲۵۰). این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که اقتدار دیپلماتیک، بدون استقلال واقعی شکل نمی‌گیرد.

در سطح عملی، دستیابی به این استقلال، نیازمند توانمندسازی درونی و تلاش برای آن در همه حوزه‌های حیاتی است. دولتی که نیازهای اساسی خود در اقتصاد، امنیت، علم و فرهنگ خود به‌طور کامل از بیرون تأمین کند، همواره در معرض تأثیرپذیری سیاسی و باج‌خواهی خارجی قرار دارد. بنابراین، دیپلوماسی اقتدار اسلامی ناگزیر با سیاست توسعه ملی گره می‌خورد؛ سیاستی که هدف آن کاستن از آسیب‌پذیری‌ها و افزایش تاب‌آوری کشور در برابر فشارهای خارجی است. در عرصه سیاست خارجی نیز استقلال به معنای آزادی انتخاب است. دولت اسلامی نه باید خود را به یک بلوک جهانی گره بزند و نه در انزوای بی‌ثمر فرو رود. رویکرد درست، تعامل متوازن با همه و وابسته نشدن به هیچ‌کس است. این شیوه، قدرت مانور سیاسی را بالا می‌برد و زمینه گفت‌وگو بر پایه منافع متقابل را فراهم می‌سازد.

در نتیجه، استقلال و عدم وابستگی، پیش‌نیاز غیر قابل اجتناب برای دیپلوماسی

اقتدار اسلامی است. بدون استقلال، نه عزت پایدار می ماند، نه هم سیاست خارجی معنا پیدا می کند.

## ۲-۳. اصل حکمت و عقلانیت

اصل سوم دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام، «حکمت و عقلانیت سیاسی» است؛ اصلی که مغز متفکر و موتور پویای سیاست خارجی اسلامی به شمار می رود. اگر عزت، هویت این دیپلوماسی را می سازد و استقلال، زیرساخت آن است، حکمت و عقلانیت تضمین می کند که این اقتدار از سطح شعار و موضع گیری های احساسی فراتر رفته و به کنش گری سنجیده، آینده نگر و اثرگذار در نظام بین الملل تبدیل شود. در منطق اسلامی، حکمت تنها محاسبه سود و زیان مادی نیست، بلکه ترکیبی است از شناخت دقیق واقعیت ها، تشخیص اولویت ها و انتخاب بهترین شیوه برای تحقق اهداف عالی انسانی و الهی. برخلاف برخی الگوهای رایج در سیاست خارجی که حکمت و عقلانیت را صرفاً برای منفعت مادی و سود و زیان عددی دنبال می کنند و روابط جهانی را براساس دسته بندی های ابزاری تنظیم می نمایند (اصفهانی، ۱۳۸۸: ۵). حکمت و عقلانیت واقعی در سیاست خارجی مبتنی بر اسلام، به معنای تصمیم گیری سنجیده، واقع بینانه و مبتنی بر شناخت درست از شرایط، فرصت ها و تهدیدها است، نه تصمیم های احساسی، شتاب زده یا صرفاً شعاری. بنابراین حکمت و عقلانیت در فرهنگ اسلامی، چنانچه در آیات قرآنی هم آمده: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ...» (بقره: ۲۶۹)، فراتر از عقلانیت محاسبه گر صرف است. بر این اساس، حکمت سیاسی یعنی تصمیم گیری آگاهانه، واقع بینانه و مسئولانه بر پایه شناخت شرایط، فرصت ها و تهدیدها؛ نه تصمیم های احساسی، شتاب زده یا صرفاً شعاری.

در دیپلوماسی اقتدار اسلامی، عقلانیت به معنای «فهم موقعیت» است. یعنی هر تصمیم خارجی باید براساس تحلیل محیط بین الملل، موازنه قدرت، ظرفیت های

داخلی و واکنش دیگر بازیگران اتخاذ شود. سیاستمدار حکیم کسی است که پیش از اقدام، پیامدها و هزینه‌ها را می‌سنجد و از افتادن در دام افراط، تفریط و هیجان سیاسی پرهیز می‌کند. حکمت و عقلانیت اقتضا می‌کند که نه تهدیدها کوچک شمرده شوند و نه دشمن بزرگ‌تر از واقعیت نشان داده شود، بلکه میدان کنش و تصمیم بر پایه تحلیل علمی صورت گیرد.

در سیره پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» نیز حکمت و عقلانیت سیاسی به‌روشنی دیده می‌شود. پیمان حدیبیه نمونه‌ای برجسته از حکمت دیپلماتیک است. در ظاهر، برخی بندهای آن به نفع قریش بود، اما پیامبر با نگاه استراتژی و آینده‌نگر، آن را پذیرفت تا زمینه گسترش دعوت اسلامی، آرامش اجتماعی و تثبیت موقعیت سیاسی مسلمانان فراهم شود (بنگاش، ۱۳۹۲: ۲۳۵). نتیجه این تدبیر، فتح مکه بدون جنگ گسترده بود که قدرت دیپلماتی حکیمانانه را به‌خوبی نشان می‌دهد.

در سطح عملی، حکمت و عقلانیت سیاسی به‌معنای استفاده درست از ابزارهای دیپلماتی مانند گفتگو، مذاکره، میانجی‌گری، بازدارندگی و حتی سکوت هدفمند است. در دیپلماتی اقتدار اسلامی، قدرت همیشه به شکل نظامی ظاهر نمی‌شود؛ بلکه گاهی عقلانی‌ترین شکل اقتدار، مدیریت تنش و تبدیل تهدید به فرصت است. حکمت هم‌چنین تعادل میان آرمان و واقعیت را حفظ می‌کند. در کل می‌توان گفت، حکمت و عقلانیت سیاسی موتور محرک دیپلماتی اقتدار اسلامی است. این اصل تعیین می‌کند که دولت اسلامی چگونه بیندیشد، چگونه تصمیم بگیرد و چگونه در صحنه بین‌الملل عمل کند. به‌گونه‌ای که هم عزت و استقلال حفظ شود و هم منافع مشروع امت و کرامت انسانی تأمین گردد.

## ۴-۲. اصل مصلحت

اصل «مصلحت» یکی از پایه‌های عقلانی و استراتژی دیپلماتی اقتدار مبتنی

بر اسلام است. این اصل تضمین می‌کند که آرمان‌ها و اصول ثابت برگرفته از شریعت، در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده و متغیر نظام بین‌الملل، به صورت کارآمد، عقلانی و کم‌هزینه محقق شود. مصلحت در این چارچوب، به معنای تشخیص و انتخاب راهکاری است که بیشترین خیر و پایدارترین منفعت را برای دین، جامعه و امت اسلامی به همراه آورد و در عین حال، کمترین مفسده و زیان را موجب شود. در منظومه فکری اسلام، مصلحت یک مفهوم خودساخته و سلیقه‌ای نیست، بلکه ریشه در مبانی فقهی دارد. اما این مصلحت به معنای فایده‌گرایی صرف یا توجیه هر وسیله نامشروع (مانند ظلم، فریب یا پیمان‌شکنی) برای رسیدن به هدف نیست، بلکه به معنای تشخیص آنچه بیشترین خیر و کم‌ترین شر را برای دین، جامعه و امت اسلامی در پی داشته باشد است. این فرایند بر خلاف رویکرد سکولار مبتنی بر اندیشه ماکیاولی است که معتقد بود، حاکم باید برای حفظ قدرتش از هر وسیله‌ای مثل دروغ، فریب، خشونت، کشتار، تقلب، ترور و هر راه غیراخلاقی و غیردینی استفاده کند. طبق این مبنا به نظر او، حفظ حکومت بدون شرارت ممکن نیست و حاکم باید درندگی شیر و فریبندگی روباه را داشته باشد (ماکیاولی، ۱۳۵۷: ۹۵).

در فقه سیاسی اسلام، مصلحت در چارچوب «مقاصد شریعت» معنا پیدا می‌کند. امام محمد غزالی مصلحت را به حفظ پنج امر بنیادین پیوند می‌زند: دین، جان، عقل، نسل و مال و تصریح می‌کند که هرچه در خدمت صیانت از این مقاصد باشد، مصلحت است و هرچه با آن ناسازگار باشد، باطل و غیرقابل قبول (غزالی، ۱۳۶۸: ۲۸۰-۲۸۷). بنابراین مصلحت، ترجمان عملی روح کلی کتاب، سنت و اجماع در عرصه سیاست و روابط خارجی است.

بر این اساس، اصل مصلحت در دیپلوماسی اقتدار اسلامی اقتضا می‌کند که دولت اسلامی، اهداف بلند شریعت را با شرایط واقعی زمان و مکان هماهنگ سازد.

به عبارت دیگر سیاست خارجی باید نه براساس احساسات لحظه‌ای و واکنش‌های شتاب‌زده تنظیم شود و نه بر مبنای سودجویی بی‌قید و عمل‌گرایی غیردینی و غیراخلاقی. مصلحت‌سنجی اسلامی، راه وسطی است که در آن تصمیم‌ها با سنجش پیامدها، امکانات، تهدیدها و فرصت‌ها گرفته می‌شود؛ به گونه‌ای که هم مشروعیت دینی حفظ گردد و هم کارآمدی سیاسی تأمین شود.

در سیره پیامبر گرامی اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» اصل مصلحت‌سنجی به‌روشنی دیده می‌شود. چنان‌چه قبلاً هم به فرازهای از سیره پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» در اصول دیگر اشاره شد، در این اصل نیز در ماجرای صلح حدیبیه، پیامبر بزرگ اسلام با وجود اعتراض برخی یاران، صلح را پذیرفت؛ زیرا مصلحت بلندمدت اسلام را در آرامش، تثبیت قدرت و گسترش دعوت می‌دید. این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دیپلماسی اقتدار اسلامی، ترجیح پیروزی بلندمدت بر واکنش‌های هیجانی کوتاه‌مدت است.

در سطح استراتژی، مصلحت‌ایجاب می‌کند که هر اقدام دیپلماتیک با معیار «حفظ مقاصد شریعت» ارزیابی شود: آیا این سیاست به امنیت جامعه، ثبات کشور، و منافع واقعی مردم خدمت می‌کند یا آن‌ها را در معرض آسیب قرار می‌دهد؟ اگر نتیجه یک تصمیم به تقویت این بنیان‌ها منجر شود، آن سیاست از منظر اسلامی هم موجه است و هم عقلانی. بدین ترتیب، مصلحت‌گرایی اسلامی به دولت می‌آموزد که قدرت را نه برای نمایش، بلکه برای صیانت از منافع مشروع امت به کار گیرد.

## ۲-۵. اصل وفای به عهد و اعتمادسازی

اصل «وفای به عهد و اعتمادسازی» در دیپلماسی اقتدار مبتنی بر اسلام، یک دیگر از اصول و ارکان اساسی سیاست خارجی دولت اسلامی است. این اصل بیان می‌کند که دولت اسلامی در تعامل با جامعه بین‌الملل موظف است به پیمان‌ها،

معاهدات و تعهدات رسمی خود پای‌بند باشد؛ زیرا ثبات روابط خارجی، امنیت سیاسی و اعتبار بین‌المللی بدون وفای به عهد ممکن نیست. سیاست خارجی که بر بی‌ثباتی تعهدات یا نقض مکرر توافقات استوار باشد، نه اقتدار می‌آفریند و نه اعتماد، بلکه کشور را در معرض انزوا و بی‌اعتباری استراتژی قرار می‌دهد. مبانی دینی این اصل به وفور در قرآن کریم بیان شده و وفای به عهد را یک تکلیف الزام‌آور معرفی می‌کند. قرآن کریم در این مورد چنین بیان می‌دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و نیز می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴) و آیات متعدد دیگر که بر رعایت عهد و پیمان دلالت دارد. براساس این آیات قرآنی و نصوص شرعی، دولت اسلامی مکلف است هر تعهد مشروعی را محترم شمارد و آن را به صورت دقیق، شفاف و پایدار اجرا کند. اما این الزام مطلق و بی‌قید نیست؛ بلکه در فقه سیاسی اسلام، «مشروعیت شرعی تعهد» شرط اساسی الزام‌آوری آن است. یعنی اگر یک معاهده یا پیمان، به صورت صریح با احکام قطعی شریعت، مقاصد مسلم دین، یا اصول بنیادین اسلام (مانند عدالت، کرامت انسان، حرمت ظلم و سلطه‌پذیری) تعارض داشته باشد، چنین تعهدی از اساس فاقد اعتبار شرعی است و وفای به آن واجب نیست. فقهای اسلامی بر این قاعده بر مبنای حدیثی که از پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» روایت شده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» تأکید کرده‌اند که اطاعت از هیچ مخلوقی در معصیت خدا جایز نیست، یعنی هیچ کس حق ندارد پیمان و معاهده‌ای را بنهد یا بر آن وفادار بماند که در آن معصیت خدا و نافرمانی از احکام مسلم دین را در پی داشته باشد (عوده، ۱۳۹۷: ۶۰).

بر این اساس، اگر دولت اسلامی در حوزه دیپلوماسی و سیاست خارجی خود، وارد معاهده شود که مثلاً به ظلم ساختاری، اشغال، سلطه‌پذیری سیاسی، یا تضعیف هویت دینی جامعه بینجامد، چنین پیمانی اگر از نظر حقوق بین‌الملل معتبر شمرده

شود، از نظر فقه سیاسی اسلام الزام آور نیست. در این حالت، دولت اسلامی موظف است یا از ابتدا از انعقاد آن خودداری کند یا اگر بسته شده، با شیوه حکیمانه و حقوقی از آن خارج شود، بدون آنکه به فریب یا نقض ناگهانی و بی ضابطه دست بزند. در سیره پیامبر اسلام «صلی الله علیه وسلم» نیز وفای به عهد تا جایی الزام آور بود که با احکام الهی تعارض نداشته بود. پیامبر اکرم «صلی الله علیه وسلم» با مشرکان و یهودیان پیمان می بست، اما هرگز تعهدی را نمی پذیرفت که به تثبیت ظلم، تحقیر مسلمانان یا نقض اصول توحیدی منجر می شد. بنابراین در سطح سیاست خارجی، اصل وفای به عهد در چارچوب مشروعیت شرعی، دارای سه کارکرد استراتژیکی اساسی است:

نخست، ایجاد اعتماد پایدار؛ به این معنا که جهان اسلام و دولت اسلامی به عنوان بازیگری مسئول، فعال و قابل اعتماد در روابط بین الملل شناخته می شود و اعتبار سیاسی آن تقویت می گردد.

دوم، صیانت از هویت دینی؛ بدین معنا که هیچ توافق یا معاهده ای مجاز نیست دین، عدالت و کرامت جامعه اسلامی را فدای منافع مقطعی یا فشارهای خارجی کند. سوم، تنظیم مرز تعامل و تبعیت؛ به این معنا که دولت اسلامی با جهان تعامل می کند، اما در دیگران حل نمی شود، گفتگو می کند، اما سلطه پذیر نمی گردد.

از این رو، در دیپلوماسی اقتدار اسلامی، وفای به عهد یک اصل مطلق گرا نیست، بلکه اصل مشروط به مشروعیت است. دولت اسلامی به تمام معاهدات مشروع خود پای بند می ماند و از همین راه اعتماد بین المللی می سازد. اما در برابر تعهداتی که به طور روشن با شریعت، عدالت و کرامت انسانی تعارض دارند، تسلیم نمی شود و با عقلانیت حقوقی و حکمت سیاسی مسیر خروج مسئولانه را انتخاب می کند. چنین رویکردی هم زمان هم اقتدار می آفریند و هم مشروعیت.

در نتیجه و باتوجه به اصول بنیادینی که تبیین شد، می‌توان گفت دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام، نظامی هماهنگ از ارزش و واقع‌گرایی است که در آن هویت دینی، استقلال سیاسی و عقلانیت استراتژیک به صورت درهم‌تنیده عمل می‌کنند. اصل عزت و کرامت مانع از خودکم‌بینی و سلطه‌پذیری می‌شود و جایگاه باوقار کشور را در نظام بین‌الملل حفظ می‌کند. اصل استقلال و عدم وابستگی زمینه تصمیم‌گیری بر پایه اراده ملی و ارزش‌های دینی را فراهم می‌سازد و اصل حکمت و عقلانیت باعث می‌شود که سیاست خارجی از احساسات و شعار فاصله بگیرد و بر تحلیل، آینده‌نگری و سنجش پیامدها استوار شود. در کنار این‌ها، اصل مصلحت راه تطبیق آرمان‌های شریعت با واقعیت‌های زمانه را نشان می‌دهد و اصل وفای به عهد مشروط به مشروعیت شرعی، هم اعتماد جهانی را می‌سازد و هم مرز تعامل و تسلیم را روشن می‌کند. بر این اساس، دولت اسلامی نه منزوی است و نه وابسته، بلکه بازیگری مستقل، باعزت و خردمند در صحنه روابط بین‌الملل.

### ۳. تطبیق اصول دیپلوماسی اقتدار اسلامی بر سیاست خارجی افغانستان

پس از تبیین چارچوب نظری و اصول بنیادین دیپلوماسی اقتدار مبتنی بر اسلام، گام نهایی در این مقاله، بررسی امکان و شیوه‌ی تطبیق این اصول در سیاست خارجی امارت اسلامی افغانستان است. افغانستان امروز در مرحله‌ای تازه از حیات سیاسی خود قرار دارد؛ مرحله‌ای که در آن «امارت اسلامی» به عنوان نظام حاکم، داعیه بازسازی هویت سیاسی، استقلال ملی و جایگاه بین‌المللی کشور را براساس ارزش‌های اسلامی مطرح کرده است.

سیاست خارجی افغانستان در چهار دهه گذشته، عمدتاً تابعی از معادلات قدرت بیرونی و کمک‌های مشروط بین‌المللی بود. این «دیپلوماسی وابسته»، استقلال عمل کشور را محدود کرده و اغلب به هزینه منافع ملی و کرامت مردم تمام می‌شد. وضعیت

کنونی، فرصتی بی نظیر برای بازتعریف این رابطه براساس اراده داخلی و اصول اسلامی فراهم کرده است. پرسش اصلی این است: چگونه می‌توان با تکیه بر آموزه‌های دیپلماسی اسلامی، الگویی ارائه داد که هم عزت و استقلال کشور را حفظ کند و هم افغانستان را به بازیگر معتبر و تأثیرگذار در نظام بین‌الملل تبدیل نماید؟ پاسخ در تطبیق پنج اصل بنیادین نهفته است.

### ۳-۱. تطبیق اصل عزت

اصل عزت و کرامت، به‌عنوان اولین و مهم‌ترین رکن دیپلماسی اقتدار اسلامی، برای سیاست خارجی افغانستان معاصر دارای دلالت‌های عمیق و استراتژیک است. زیرا در منابع اسلامی، عزت مؤمنان و جامعه اسلامی یک ارزش بنیادین و خط سرخ اساسی در تعامل با دیگران تلقی شده است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸). مفسران قرآن در ذیل این آیه تأکید کرده‌اند که مؤمنان نباید در برابر غیرمسلمان‌ها، عزت خود را از دست بدهند و یا به دنبال عزت از آن‌ها باشند. این اصل در قالب قاعده مهم فقهی «نفی سیل» نیز تبلور یافته است که مستند به آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) می‌باشد. براساس این قاعده، هیچ راهی برای سلطه و برتری کافران بر مؤمنان وجود ندارد. محمد بن حسن شیبانی از فقهای برجسته اسلامی، در کتاب «السير الكبير» که یکی از مهم‌ترین متون کلاسیک در زمینه روابط بین‌الملل در اسلام است، بر این نکته تأکید می‌کند که هرگونه معاهده یا تعامل خارجی که منجر به سلطه‌پذیری و ذلت مسلمان‌ها شود، نامشروع و غیرقابل قبول است (شیبانی، ۱۴۱۷: ۱۸۹).

تطبیق این اصل برای افغانستان معاصر به معنای کنار گذاشتن الگوی شکست‌خورده سابق است؛ یعنی سیاست التماسی و وابسته که شأن کشور را تنزل می‌دهد. در عمل، اصل عزت ایجاب می‌کند که دیپلمات‌های افغان در مجامع جهانی، با

ادب کامل اما با صراحت تمام، از حق حاکمیت، ارزش‌های فرهنگی و منافع ملی کشور دفاع کند. برای نمونه، در مواجهه با اتهامات یک‌جانبه درباره حقوق بشر، پاسخ باید مبتنی بر مستندات، واقعیت‌های جامعه افغانستان و منطق استوار باشد نه تکذیب احساسی یا سکوت تحقیرآمیز. نتیجه این رویکرد، تغییر تصویر افغانستان از یک کشور منفعل در دست قدرت‌ها به یک کشور فعال با هویت مستقل و باکرامت خواهد بود. در حقیقت عزت در دیپلوماسی اسلامی به معنای ادعای پوچ یا تکبر نیست، بلکه به معنای تعامل از موضع کرامت و خوداتکایی است.

### ۲-۳. تطبیق اصل استقلال

اصل استقلال و عدم وابستگی که ارتباط نزدیکی با قاعده «نفی سبیل» دارد، زیرساخت عملی عزت‌مداری است. فقهای اسلامی، استقلال سیاسی را شرط اساسی مشروعیت یک حکومت اسلامی دانسته‌اند و تأکید کرده‌اند که حاکم اسلامی باید در تصمیم‌گیری‌های خود مستقل باشد و تحت تأثیر قدرت‌های خارجی قرار نگیرد (فراهانی، ۱۳۹۶). این استقلال به معنای قطع ارتباط با جهان نیست، بلکه به معنای تعامل هوشمندانه از موضع قدرت و اراده مستقل است.

تجربه چهار دهه گذشته در افغانستان نشان می‌دهد که هرگاه سیاست خارجی کشور تابع اراده قدرت‌های بیرونی بوده، نتیجه آن تضعیف استقلال، از بین رفتن اقتدار ملی و آسیب‌پذیری سیاسی و امنیتی بوده است. براساس این اصل، سیاست خارجی افغانستان باید به گونه‌ای تنظیم شود که تحت تأثیر هیچ قدرت بیرونی قرار نگیرد و به صورت مستقل و بر پایه منافع ملی و ارزش‌های اسلامی عمل کند. در عمل، سیاست استقلال‌محور ایجاب می‌کند که کشور، هم‌زمان با گسترش روابط اقتصادی با همسایگان (از جمله پاکستان، ایران، چین و کشورهای آسیای میانه)، گفتگوهای

استراتژیک خود را با قدرت‌های دیگر (از جمله روسیه، هند و حتی بازیگران غربی) بر پایه منافع متقابل و احترام به حاکمیت ملی ادامه دهد.

### ۳-۳. تطبیق اصل حکمت و عقلانیت

اصل حکمت و عقلانیت در دیپلماسی اقتدار اسلامی، تضمین‌کننده آن است که سیاست خارجی بر پایه شناخت دقیق واقعیت‌ها، آینده‌نگری و سنجش همه‌جانبه هزینه‌ها و فایده‌ها استوار باشد، نه براساس شعارها و واکنش‌های هیجانی. در منابع اسلامی، نیز حکمت به‌عنوان یک ارزش والا و یک نیاز اساسی برای مدیریت صحیح امور جامعه معرفی شده است. مبانی قرآنی آن آیه کریمه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره: ۲۶۹) است. این آیه به‌روشنی بیان می‌کند که حکمت خیر فراوانی است که خداوند به بندگان برگزیده خویش عطا می‌کند و آن‌ها را در تشخیص راه درست از نادرست یاری می‌رساند. برخی از مفسرین در تفسیر این آیه حکمت را به «اصابت در قول و عمل» و رسیدن به حق از طریق علم و عقل و همچنین، توانایی قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود است (ماتریدی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۶۲). بر همین اساس، حکمت در عرصه سیاست به‌معنای تصمیم‌گیری سنجیده، مبتنی بر دانش، عقلانیت و توجه به پیامدهاست. از این رو تطبیق این اصل در سیاست خارجی یک امر لازم و ضروری است

افغانستان به‌سبب موقعیت خاص جغرافیایی خود در قلب آسیا و قرار گرفتن در مرکز رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی، ناگزیر است سیاست خارجی خود را بر پایه حکمت و عقلانیت تنظیم کند. در چنین فضای پیچیده‌ای، تصمیم‌گیری احساسی و واکنش‌های شتاب‌زده نه‌تنها منافع ملی را تأمین نمی‌کند، بلکه کشور را در معرض بحران‌های پرهزینه قرار می‌دهد. کاربست این اصل در سیاست خارجی افغانستان مستلزم شناخت دقیق محیط بین‌المللی، سنجش پیامدها و هزینه‌های هر اقدام

دیپلوماتیک، و مدیریت هوشمندانه تهدیدها است. برای نمونه، در برابر اتهامات رسانه‌ای، به جای واکنش تند یا قطع ارتباط، می‌توان با دعوت از خبرنگاران خارجی برای بازدید از افغانستان، تصویر واقعی کشور را به جهان نشان داد. هم‌چنین موقعیت ترانزیتی افغانستان از طریق پروژه‌هایی مانند تاپی و کاسا-۱۰۰۰ می‌تواند با دیپلوماسی هوشمندانه به فرصتی اقتصادی تبدیل شود. اولویت‌بندی مناسبات خارجی با تأکید بر همسایگان و کشورهای تأثیرگذار منطقه، استفاده از ظرفیت‌های دیپلوماسی عمومی برای بهبود تصویر کشور و درس‌آموزی از تجربیات تلخ تاریخی وابستگی به قدرت‌های خارجی، از دیگر مؤلفه‌های کاربردی این اصل است. نتیجه چنین رویکردی آن است که دیپلوماسی به ابزاری برای ثبات، امنیت و ارتقای جایگاه افغانستان در نظام بین‌الملل تبدیل می‌شود.

### ۳-۴. تطبیق اصل مصلحت

در فقه سیاسی مصلحت یکی از مبانی مهم در تدبیر امور عمومی و تنظیم سیاست‌های کلان جامعه به‌شمار می‌رود. هرچند واژه «مصلحت» به‌عنوان اصطلاح فنی در همه نصوص نیامده است، اما مبنای آن در مقاصد شریعت ریشه دارد. امام شاطبی توضیح می‌دهد که شریعت برای تحقق مصالح بندگان و دفع مفاسد تشریح شده و این مصالح در چارچوب حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال تعریف می‌گردد (امیدی، ۱۳۸۱). بر این اساس، مصلحت در سیاست خارجی به معنای عمل‌گرایی بی‌ضابطه نیست، بلکه سنجش واقع‌بینانه شرایط برای تأمین اهداف عالی اسلامی و ملی در چارچوب اصول ثابت شرعی است.

با تطبیق این اصل بر سیاست خارجی افغانستان معاصر، روشن می‌شود که این سیاست نه می‌تواند صرفاً آرمان‌گرایانه و فارغ از واقعیات نظام بین‌الملل باشد و نه صرفاً واکنشی و تابع فشارهای بیرونی. اصل مصلحت پلی است میان اهداف بلندمدت

مانند عدالت، استقلال، امنیت و پیشرفت از یک سو، و محدودیت‌ها و فرصت‌های موجود از سوی دیگر. در شرایط کنونی افغانستان، که ثبات سیاسی و امنیت داخلی پیش شرط هرگونه توسعه اقتصادی و اجتماعی است، مصلحت اقتضا می‌کند که در برخی حوزه‌ها سیاست‌های مرحله‌ای و انعطاف‌پذیر در پیش گرفته شود؛ انعطافی که به معنای عدول از اصول نیست، بلکه روشی برای تحقق تدریجی همان اصول است. برای نمونه، در عرصه روابط اقتصادی خارجی، دولت می‌تواند ضمن حفظ مواضع اصولی خویش در مسائل سیاسی و هویتی، برای جذب سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیربنایی، توسعه ترانزیت، استخراج معادن و ایجاد اشتغال، با کشورهای منطقه و جهان وارد مذاکره شود. چنین رویکردی در چارچوب فقهی «جلب منفعت عامه» قابل تحلیل است و با اصل حفظ مال و تأمین معاش مردم هم‌خوانی دارد. هم‌چنین در برخی پرونده‌های حساس بین‌المللی، به‌جای تقابل جبهه‌ای و پرهزینه، می‌توان از راهکارهای تدریجی، گفت‌وگوهای چندمرحله‌ای و ارائه طرح‌های جایگزین استفاده کرد؛ روشی که با قاعده «ارتکاب اخف الضررین» در فقه سازگار است. در عین حال، مصلحت‌اندیشی هرگز به معنای نادیده گرفتن خطوط سرخ اسلامی و منافع اساسی ملی نیست. چنان‌که علمای اسلامی تصریح کرده‌اند، مصلحت معتبر آن است که در تعارض با نص قطعی و اصول بنیادین شریعت قرار نگیرد. بنابراین، هنر سیاست خارجی در چارچوب این اصل آن است که بهترین مسیر ممکن برای تأمین منافع عالی کشور را انتخاب کند، بدون آن‌که استقلال، عزت و هویت اسلامی قربانی ملاحظات کوتاه‌مدت گردد. در چنین صورتی، مصلحت نه ابزار توجیه انفعال، بلکه وسیله‌ای عقلانی و شرعی برای مدیریت واقعیت‌های پیچیده نظام بین‌الملل خواهد بود.

### ۳-۵. تطبیق وفای به عهد

وفای به عهد در شریعت اسلامی یکی از بنیادهای اخلاقی و حقوقی روابط اجتماعی و سیاسی شمرده می‌شود. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و نیز در توصیف مؤمنان می‌گوید: «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (بقره: ۱۷۷). مفسران در تفسیر آیات فوق وفای به عهد را شامل تعهدات فردی، اجتماعی و سیاسی دانسته و آن را از لوازم عدالت و امانت معرفی کرده‌اند. هم‌چنین فقهای در ابواب «السَّيْرِ» و «المعاهدات» تصریح کرده‌اند که پایبندی به پیمان‌های مشروع با دیگر دولت‌ها تا زمانی که طرف مقابل آن را نقض نکرده باشد، واجب است (محمدصفر، بی‌تا: ۳۲-۳۳). بر این اساس، وفای به عهد نه یک توصیه اخلاقی صرف، بلکه یک اصل حقوقی در فقه سیاسی اسلام است.

با تطبیق این اصل بر سیاست خارجی افغانستان معاصر، روشن می‌شود که یکی از چالش‌های اساسی کشور در دهه‌های گذشته که به اعتبار افغانستان در سطح بین‌المللی آسیب رسانده است، عدم پای‌بندی به تعهدات بوده است. البته این عدم پایبندی به تعهدات، ارتباط مستقیم به وابستگی آن به بلوک خاص هم بوده است. راه اصلی بازسازی این اعتبار، پایبندی به اصل وفای به عهد در چارچوب مشروعیت است. دولت افغانستان در سیاست خارجی خود باید نشان دهد که به تعهدات مشروع خود در برابر دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی وفادار است؛ البته تعهداتی که با شریعت اسلام و منافع ملی ناسازگار نباشند. این پایبندی، سرمایه سیاسی و دیپلماتیک مهمی برای کشور می‌سازد و جایگاه افغانستان را در گفتگوها و مذاکرات تقویت می‌کند. رعایت اصول روابط دیپلماتیک، اجرای توافقی‌های بین‌المللی، همکاری در مبارزه با قاچاق مواد مخدر و پای‌بندی به قراردادهای اقتصادی، می‌تواند تصویر یک افغانستان مسئول و قابل اعتماد را به جهان نشان دهد. در عین حال، وفای

به عهد به معنای اطاعت بی قید و شرط نیست. هرگاه تعهد یا فشاری با احکام قطعی اسلام یا با حاکمیت ملی در تعارض آشکار باشد، دولت افغانستان حق دارد و حتی وظیفه دارد با استدلال روشن و شیوه‌ای خردمندانه از پذیرش یا ادامه آن خودداری کند. این رویکرد متوازن، هم اعتماد می‌سازد و هم مرزهای اعتقادی و ملی کشور را حفظ می‌کند.

وفای به عهد در شریعت اسلامی یکی از بنیادهای اخلاقی و حقوقی در تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی شمرده می‌شود. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و نیز در توصیف مؤمنان می‌گوید: «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا» (بقره: ۱۷۷). مفسران در تفسیر آیات فوق، وفای به عهد را شامل تعهدات فردی، اجتماعی و سیاسی دانسته و آن را از لوازم عدالت و امانت معرفی کرده‌اند. هم‌چنین فقهای اسلامی در ابواب «السَّيْرِ» و «المعاهدات» تصریح کرده‌اند که پایبندی به پیمان‌های مشروع با دیگر دولت‌ها تا زمانی که طرف مقابل آن را نقض نکرده باشد، واجب است (محمدصفر، بی‌تا: ۳۲-۳۳). بر این اساس، وفای به عهد نه یک توصیه اخلاقی صرف، بلکه یک اصل حقوقی در فقه سیاسی اسلام به‌شمار می‌رود.

با تطبیق این اصل بر سیاست خارجی افغانستان معاصر، روشن می‌شود که یکی از چالش‌های اساسی در سیاست خارجی کشور در دهه‌های گذشته که به اعتبار افغانستان در سطح بین‌المللی آسیب رسانده است، عدم پای‌بندی به تعهدات بوده است. البته این عدم پایبندی به تعهدات، ارتباط مستقیمی با وابستگی آن به بلوک خاص نیز داشته است. راه اصلی بازسازی این اعتبار، پایبندی به اصل وفای به عهد در چارچوب مشروعیت است. دولت فعلی افغانستان در سیاست خارجی خود باید نشان دهد که به تعهدات مشروع خود در برابر دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی

وفادار است؛ البته تعهداتی که با شریعت اسلام و منافع ملی ناسازگار نباشند. این پای‌بندی، سرمایه سیاسی و دیپلماتیک مهمی برای کشور می‌سازد و جایگاه افغانستان را در گفتگوها و مذاکرات تقویت می‌کند. رعایت اصول روابط دیپلماتیک، اجرای توافق‌های بین‌المللی، همکاری در مبارزه با قاچاق موادمخدر و پای‌بندی به قراردادهای اقتصادی، می‌تواند تصویر یک افغانستان مسئول و قابل اعتماد را به جهان نشان دهد. در عین حال، وفای به عهد به معنای اطاعت بی‌قید و شرط نیست. هرگاه تعهد یا فشاری با احکام قطعی اسلام یا با حاکمیت ملی در تعارض آشکار باشد، دولت افغانستان حق دارد و حتی وظیفه دارد با استدلال روشن و شیوه‌ای خردمندانه از پذیرش یا ادامه آن خودداری کند. این رویکرد متوازن، هم اعتماد می‌سازد و هم مرزهای اعتقادی و ملی کشور را حفظ می‌کند.

در مجموع، تطبیق اصول دیپلوماسی اقتدار اسلامی در سیاست خارجی افغانستان معاصر می‌تواند چارچوبی منسجم برای عبور از وابستگی، بی‌اعتباری و بی‌اعتمادی تاریخی فراهم سازد. بر پایه این رویکرد، افغانستان با تکیه بر عزت و کرامت، از موضع شأن ملی و هویت اسلامی با جهان تعامل می‌کند. با اصل استقلال، روابط خارجی خود را نه در قالب تبعیت از بلوک‌ها و قدرت‌ها، بلکه بر اساس منافع و اراده ملی سامان می‌دهد. با حکمت و عقلانیت سیاسی، تصمیم‌ها را بر تحلیل واقع‌بینانه هزینه و فایده استوار می‌سازد. با مصلحت‌سنجی، میان اهداف بلندمدت و واقعیت‌های موجود پیوند برقرار می‌کند و با وفای به عهد، اعتماد بین‌المللی را بازسازی می‌نماید. حاصل این مجموعه، شکل‌گیری سیاست خارجی است که نه احساسی و وابسته، بلکه فعال، هویت‌مند، مسئول و اقتدارمحور است و می‌تواند جایگاه افغانستان را به‌عنوان بازیگری مستقل، قابل اعتماد و با کرامت در نظام بین‌الملل تثبیت کند.

## نتیجه‌گیری

دیپلوماسی اقتدار اسلامی با تکیه بر اصول پنج‌گانه‌ی «عزت، استقلال، حکمت، مصلحت و وفای به عهد»، الگوی استراتژی متوازن ارائه می‌دهد که بر پایه‌ی مشروعیت دینی و خردورزی جمعی استوار است. این چارچوب، مسیر تعامل یک کشور اسلامی با جهان را نه بر مبنای زور یا وابستگی، بلکه براساس کرامت، خوداتکایی و اعتماد متقابل ترسیم می‌نماید. برای افغانستان معاصر، به‌کارگیری این الگو می‌تواند به‌معنای گذار از وضعیت تاریخی انفعال و وابستگی، به سوی ایفای نقش فعال و تأثیرگذار در نظام بین‌الملل باشد. با تکیه بر این اصول، افغانستان می‌تواند هم‌زمان هویت اسلامی خود را حفظ کند، منافع ملی را پی‌گیری و جایگاهی باعزت و قابل احترام در عرصه جهانی به‌دست آورد. این مسیر، افغانستان را از یک بازیگر تأثیرپذیر، به شریکی مستقل و معتبر تبدیل خواهد کرد.

## منابع

### قرآن کریم

- بشیریه، حسین، (۱۳۸۱)، آموزش دانش سیاسی، نگاه معاصر، چاپ دوم
- بنگاش، ظفر، (۱۳۹۲)، دیپلوماسی صلح عادلانه در سیره پیامبر اعظم «ص»، ترجمه اکبر بتوئی، مجمع جهانی صلح اسلامی، چاپ اول.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۴)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران، سمت
- ماتریدی، ابومنصور، (۱۴۲۶ق)، تفسیر المتریدی، مصحح دکتر مجدی باسلوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول
- ماکیاولی، نیکولو، (۱۳۵۷)، شهریار، ترجمه محمود محمود، اقبال ندوی، ابوالحسن، (۱۳۹۱)، نبی رحمت «ص»، ترجمه محمد قاسم قاسمی، چاپ پنجم. فایل مجازی
- واتسون، آدام، (۱۳۸۵)، دیپلوماسی (گفتگوی بین دولت‌ها)، ترجمه سید داود آقایی و لیلی گل افشان، انتشارات نسل نیکان، چاپ دوم
- آشوری، داریوش، (۱۳۸۱)، دانشنامه سیاسی: فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، نشر مروارید
- حمیدالله، محمد، (۱۳۷۷)، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد «ص» و اسناد صدر اسلام، ترجمه سید محمد حسینی. انتشارات سروش، چاپ دوم
- آقایی، داود، (۱۳۸۷)، آداب دیپلوماسی و فنون مذاکره، انتشارات دانشگاه تهران
- شیبانی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷)، السیر الکبیر. بیروت، دارالکتب العلمیه

ظریف، محمدجواد و سجادیپور، محمدکاظم، (۱۳۹۱)، **دیپلوماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی**، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات

عوده، عبدالقادر، (۱۳۹۷)، **الاسلام و اوضاعنا القانونیه، المختار الاسلامی للطباعه و النشر و التوزیع**، چاپ پنجم

غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۶۸)، **المستصفی فی علم، دارالذخیر، فایل دیجیتال**

امیدی، جلیل (۱۳۸۱)، «مصلحت از نظر اهل سنت»، **فصلنامه علمی راهبرد، شماره ۴**

شجاعی زند، (۱۳۷۶)، «اقتدار در اسلام»، **فصلنامه علمی- پژوهشی حکومت اسلامی، شماره ۵**

اصفهان‌ی، ذاکر، (۱۳۸۸)، «چالش بنیادین اسلام با ماهیت دیپلوماسی غرب»، **فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره ۳**

فراهانی، محمد، (۱۳۹۶)، **اصول سیاست خارجی نظام اسلامی از نگاه قرآن، روزنامه کیهان**

حضی‌نیا، ناصر، (۱۳۹۲)، «دیپلوماسی صلح‌آمیز پیامبر اسلام «ص»»، **مجله حکومت اسلامی، سال هجدهم، شماره دوم**

بن محمدصفر، حسن، (بی‌تا)، **دیدگاه‌های آینده‌نگرانه در فقه روابط انسانی بین مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها، وب‌سایت وزارت امور اسلامی عربستان سعودی، مکتبه الشامله**